

شرح احوال و آثار غزالی مشهدی

چکیده

غزالی مشهدی از شاعران گرانمایه قرن دهم هجری است که با وجود توان شعری بسیار بالایی که دارد کمتر مورد توجه قرار گرفته است. وی در زمره هفتصد شاعری است که به خاطر اوضاع نابسامان شعر در عصر صفوی به کاروان راهیان سفر هند پیوست و در آنجا در خدمت خان زمان به مقام ملک الشعرايي رسید. در این مقاله ضمن بیان شرح احوال غزالی مشهدی به اوضاع اجتماعی و فرهنگی عصر صفوی نیز توجه شده است و آثار غزالی مشهدی به همراه نمونه‌هایی از شعر و نثر وی، معرفی شده است.

واژه‌های کلیدی:

غزالی مشهدی، شعر فارسی در قرن دهم، شعر عصر صفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش بدیعت ز کلک قدیم

(نقش بدیع)

ادبیات فارسی در سیر تکامل خود، ناظر تحولات و دوره‌بندی‌هایی چند بوده است، این دوره‌ها به دلیل رواج سبکی خاص در پهنه نظم و نثر یا ظهور شاعر یا نویسندگانی بزرگ بوده است که توانسته بودند، مسیر آفرینش‌های ادبی را دگرگون کنند. از آن میان می‌توان از دوره‌ای یاد کرد که از سده دهم هجری آغاز می‌شود. این دوره به لحاظ گسترش زبان و ادبیات فارسی به داخل شبه قاره هند، در نتیجه مسافرت یا مهاجرت کثیری از شعراي فارسی‌زبان به آن سامان حائز کمال اهمیت است. در جمع این کاروان هفتصد و چند نفری که به هند مسافرت یا مهاجرت کردند، سیمای غزالی مشهدی شاعر بلندآوازه دربار شاه تهماسب صفوی بیش از دیگران در خور توجه است، او که به تهمت بد مذهبی مورد تعقیب و ایذا قرار گرفته بود، راهی جز مهاجرت در پیش نداشت و زاد و توشه‌ای که در این سفر بی‌بازگشت، به همراه داشت، چیزی جز قریحه و ذوق شاعریش نبود.

غزالی مشهدی که بود؟

درباره نام و نسب غزالی مشهدی شاعر گرانمایه قرن دهم در تذکره‌ها مطلب شایان ذکری نیامده است، جز این که در تذکره هذیه العارفین نام وی محمد و نام پدرش عبدالله ذکر شده است. (اسماعیل پاشا، ۱۹۶۷، ۲۵۲)، تذکره همیشه بهار هم نام شاعر را علی رضایی مشهدی دانسته است. (عباسی، ۱۹۷۵، ۲۹)، هر چند که استاد گلچین معانی این تذکره را چندان دارای اعتبار ندانسته است. (گلچین معانی، ۱۳۵۰، ۴۱۵)

درباره شخصیت او در تذکره الشعرا آمده است که:

«از مشاهیر زمان شاه تهماسب بوده است». (عبدالغنی خان، ۱۹۱۶، ۹۵)

سال تولد این شاعر مورد اختلاف است: اسماعیل پاشا تولد او را سال ۹۳۰ هـ ق دانسته (گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۳۳)، و استاد گلچین معانی هم همین تاریخ را پذیرفته‌اند، حال آن که ریور (ریو، ۱۹۶۶، ۶۶۱) و دکتر صفا (صفا، ۱۳۶۴، ۷۰۱) سال تولدش را ۹۳۶ هـ ق ذکر کرده‌اند.

محل تولد وی به نقل تمامی تذکره‌نویسان شهر مشهد است خود شاعر هم در این مورد گفته است.

عیب من آنست که از مشهدم
ورنه چرا نزد عزیزام بدم
(ب ۸۹۹ نقش بدیع)

در کارگاه چرخ اگر نیک ور بدم
این دولتم بس است که از خاک مشهدم
(دبیاجه دیوان آثار الشباب)

دوران کودکی و کسب علم و معرفت را در زادگاهش سپری کرد و به گفته صادقی کتابدار:
«از اوایل عمر شاعر شناخته شد و چون نوری دندانی را هجو کرد شهرتی به سزا یافت».
(صادقی کتابدار، ۱۳۲۷، ۱۳۸)

آن طوری که از تذکره‌ها بر می‌آید، علاوه بر بهره‌مندی از شعر و علوم و معارف دیگر طریقه صوفیه را در پیش داشته است، تذکره ریاض العارفین می‌نویسد که:
«علاوه بر فضایل علمی، طریقه انیقه طریقت تحصیل نموده، عارف معارف و واقف مواقف گردید».
(هدایت، ۱۳۱۶، ۱۹۶)

در کتاب طبقات اکبری (مقیم هروی، بی تا، ۴۸۵) و منتخب التواریخ (بداؤنی، ۱۸۶۸، ۱۷۱) هم به این امر اشاره شده است.

تذکره آتشکده آذر نیز درباره وی آورده است: «صوفی منس و درویش روش بوده است».
(بیکدلی شاملو، ۱۳۳۸، ۴۷۱)

تخلص شاعر: با نگاهی به تذکره‌ها در می‌یابیم که بسیاری از بزرگان تخلص «غزالی» داشته‌اند که از آن میان بعضی‌ها بطور مشخص کلمه «غزالی» منسوب به غزال (ریسنده) را به عنوان تخلص برگزیده‌اند و گروهی نیز تخلص «غزالی» منسوب به غزال (آهو) را.
بطور کلی کسانی که به «غزالی» (با تشدید یا بی تشدید) مشهور بوده‌اند تا آنجا که استقصا شده است عبارتند از:

غزالی بلخی، غزالی طوسی، غزالی طوسی (محبی‌الدین)، غزالی ماوراءالنهری، غزالی چنوبک هروی، غزالی مروزی، غزالی سمرقندی، غزالی (نظام محمود طاهر)، میراسلام غزالی، غزالی تبریزی و غزالی مشهدی. (عباسی، ۱۹۷۵، ۲۸ و ۲۹)

غزالی مشهدی در دیوان آثار الشباب خود در قطعه‌ای وجه تخلص خود را چنین بیان می‌کند:

«غزالی شد غزل گوی شمارم به وصف طلعت یوسف جمالان
چو آهو بوده‌ام از خردسالی سنگ آهوی چشم خردسالان
غزالی بهر آن کردم تخلص که دیدم مردمی‌ها از غزالان»

(دیوان آثارالشباب، ص ۱۵)

مذهب و اعتقاد شاعر: از طرق متفاوت می‌توان به مذهب شاعر پی برد اما بهترین راه

مراجعه به آثار شعری اوست، با نگاهی به ابیات زیر تشیع وی مسلم می‌شود:

این دولتم بس است غزالی که تا به حشر خاک ره محمد و آل محمد

(کلیات، برگ ۱۷۵)

هر چند در زمانه غزالی به چشم خلق مانند گوهر سخن خویش بی‌بهاست

این فخر بس که طیتش از خاک راه تُست وین قدر بس که خاک وی از مشهد رضاست

(کلیات، برگ ۱۵۴)

ما را همین بس است غزالی که تا به حشر دست ولا به دامن آل عبا زنیم

(کلیات، برگ ۱۷۱)

وی ابتدا به درگاه شاه تهماسب اول صفوی (ج ۹۳۰ و ۹۸۴) راه یافته، مدتی در شهر قزوین در خدمت او به سر برده، مثنوی نقش **بدیع** را نیز به نام همین شاه صفوی آغاز کرده است، غزالی در سال ۹۵۸ (ه ق) به امر شاه تهماسب برای هجو و سرزنش خواجه امیر بیک کججی به شیراز فرستاده شده است. هم استاد گلچین معانی (گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۳۴) و هم دکتر صفا متعرض این مطلب شده‌اند. از جمله دکتر صفا می‌نویسد:

«در اوان جوانی به دربار شاه تهماسب صفوی راه یافت و در سال ۹۵۸ از جانب او مأمور شد تا به شیراز رود و خواجه امیر بیک کججی مهر دار که پادشاه ازو به سببی آزرده خاطر بود سرزنش و هجو کند و در این زمان بر تایی بیست و دو ساله بود». (صفا، ۱۳۶۴، ۷۰۱)

ارتباط نزدیک شاعر با دربار شاه تهماسب هم تأییدی دیگری بر تشیع راستین وی تواند بود.

مهاجرت به هند: غزالی مشهدی بعد از این‌که برای سرزنش امیر بیک کججی به شیراز

رفت، بنا به دلایلی در صدد مهاجرت به هند برآمد، هرچند در کمتر تذکره‌ای در این باره مطلب

روشنی نگاشته شده است، اما از بررسی اوضاع و احوال سالهای حکومت شاه تهماسب صفوی می‌توان دلایلی را برای مهاجرت غزالی مشهدی به هند پیدا کرد از آن جمله:

۱- خشونت‌ها و رفتارهای ناهنجار: پایه و اساس حکومت صفوی که از ابتدا بر خشونت استوار شده بود، در دوره شاه اسماعیل اول (ج ۹۰۷، م ۹۳۰) و پسرش شاه تهماسب به اوج خود رسید و در عصر شاه تهماسب، برخی از امیران و خدمتگزاران صدیق به دلایلی موهوم قربانی این خشونت‌ها شدند از جمله: جلال‌الدین خواندمیر که آخرین وزیر شاه اسماعیل بود بنا به دلایلی شاه تهماسب از او رنجیده شد. خود شاه تهماسب در این باره می‌نویسد:

«و خواجه جلال‌الدین محمد بنابر بعضی قبایح که از او صادر شده بود مؤاخذه گشت و آخر سوختندش.» (شاه تهماسب، ۱۳۴۳، ۹)

خواجه حبیب‌الله که از وزیران و سرداران شاه تهماسب و در عین حال مردی نیکو نهاد بود، کشته می‌شود.

خواجه کلان غوریانی هم به علت این که هنگام عبور عبیدالله‌خان ازبک از بیم او از پادشاه ایران به نیکی یاد نکرده است، به دستور شاه تهماسب محکوم به قتل شد، وی را پوست کردند و پوستش را پُرکاه کردند.

خواجه محمد صالح بیتکچی را در استرآباد اسیر کردند و در تبریز درخمی گذاشتند و از بالای مناره نصریه به زمین انداختند. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رکن‌الدین مسعود کازرونی که از عالمان و پزشکان نامدار بود به خشم سلطان گرفتار شد و در آتش سوخت.

خود غزالی ناظر رفتاری بوده است که با امیربیک کججی شد و این حوادث می‌توانسته است، وحشتی خاص در جان او به وجود آورد و برای خود او نیز انتظار سونوشتی مشابه را در پی داشته باشد.

۲- ستیزه‌جویی با صوفیان: هر چند که حکومت صوفیان با نهضت گروهی از صوفیان آغاز شد اما در عین حال عهد صفوی برای صوفیان دوران نامساعدی است، برخی از تذکره‌نویسان علت این امر را رواج قدرت شیعیان و بخصوص علمای شیعه می‌دانند. دکتر صفادر این زمینه می‌نویسد:

«علت این دشمنی عالمان شیعه با صوفیان آن است که عالمان مذکور ولایت و رهبری خلق را خاص امام و در غیبت وی ویژه نواب او می دانند و حال آن که صوفیان اقطاب و مشایخ خود را در زمرة اولیاء الله در آورده، اطاعت از آنان را پنهان و آشکارا واجب می شمردند و به عالمان شرع که مدعی جانشینی پیامبر و ائمه دین اند، وقعی نمی گذارند». (صفا، ۱۳۶۴، ۲۰۳ و ۲۰۴)

غزالی مشهدی هم که به گفته اکثر تذکره نویسان صوفی مشرب بوده است، در معرض این خطر قرار داشته است و همین امر شاید از عواملی بوده است که اقامت در ایران را برای غزالی غیر ممکن ساخته و او را ناگزیر کرده است که به هند مهاجرت کند. منتخب التواریخ در این مورد تصریح کرده است که:

«چون به تقریب الحاد و بی اعتدالی در عراق قصد کشتن او را کردند از آنجا به دکن فرار نمود، پس به هند آمد». (بداونی، ۱۸۶۸، ۱۷۰)

در تذکره مجمع الخواص به همین موضوع اشاره شده است:
«در زمان شاه مرحوم از تهمت رده‌ای اندیشید و مهاجرت اختیار کرد و به هندوستان رفت». (صادقی کتابدار، ۱۳۲۷، ۱۳۸)

همان که دکتر صفا هم اشاره می کند:
«اما غزالی که نمی توانست از آزادمنشی‌های شاعرانه خود دست بردارد، به زودی به تهمت الجاد گرفتار شد، چنانکه از بیم بدخواهان در محیط تعصب‌آلود ایران سامان اقامت نیافت». (صفا، ۱۳۶۴، ۷۰۱)

استاد گلچین معانی ضمن تأیید همین نظر می گوید:
«پس از آن چون به تهمت بد مذهبی خواستند او را بیازارند، از بیم جان به هندوستان گریخت». (گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۳۵)

پس از ورود غزالی به دکن، آن چنان که باید «کارش رونق نگرفت» (عبدالغنی خان، ۱۹۱۶، ۹۵) و به قول صاحب هفت اقلیم «چنانچه باید اختر مرادش صعود نمود» (رازی، بی تا، ۲۱۱)، صاحب شمع انجمن نیز به این بداختری به گونه‌ای دیگر اشاره کرده است. (حسن جان بهادر، ۱۲۹۲، ۳۳۷)

در کتاب عرفات العاشقین نیز آمده است که:

«گویند چون از خراسان به عراق و فارس آمد از آنجا رغبت به هند نمود از راه دریا به دکن افتاد، در اوایل حال مدتی در آن حدود بی اعتبار مانده، به هیچ وجه کارش رونقی نیافت». (گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۴۰)

در ایام ورود غزالی به سرزمین هند سلسله گورکانیان هند در آن دیار حکومت می کردند. این خاندان که اخلاف ظهیرالدین بابر تیموری بودند در زمره پادشاهانی هستند که در پرورش فرهنگ و زبان فارسی در هند نقش به سزایی داشتند و به زبان و فرهنگ ایرانی عشق می ورزیدند.

ظهیرالدین بابر، از نسل جلال الدین میرانشاه، پسر امیر تیمور گورکانی بود و تا سال ۹۳۷ (هـ.ق) بر هند حکومت کرد و بعد از او حکومت به فرزندش ناصرالدین همایون رسید که از سال ۹۳۷ تا ۹۶۳ (هـ.ق) در هند فرمانروایی داشت. وی در سال ۹۵۱ در اثر شکستی که از شیرشاه افغان، پادشاه دهلی، خورد، به شاه تهماسب صفوی پناه آورد و پس از یک سال اقامت در ایران به یاری قزلباشان به دفع دشمنان پرداخت و قندهار را در همان سال تصرف کرد و از آن سال تا سال ۹۶۲ بعد از جنگهای پیاپی با مخالفان خود دهلی را مسخر کرد و یک سال بعد که برای تماشای برآمدن زهره و گزاردن نماز بر بام کتابخانه اش رفته بود، به زمین افتاد و جان سپرد و پس از او پسرش جلال الدین اکبر به حکومت رسید.

جلال الدین اکبر شاه از سال ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ بر هند حکومت کرد، بخشی از دوران حکومت جلال الدین اکبر مصادف بود با حکومت شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) و دوران اغتشاش در قلمرو صفویان که تا سال ۹۹۶ یعنی سال روی کار آمدن شاه عباس اول (ج ۹۹۶-۱۰۳۸) ادامه داشت.

دوره حکومت گورکانیان هند که بنا به گفته دکتر صفا، برخی از مورخان غربی و مؤلفان هندی این دوره را عصر «مغولان هند یا مغول کبیر هند می نامند» (صفا، ۱۳۶۴، ۴۶)، دوره رواج فرهنگ و ادب فارسی و آغاز مهاجرت شاعران ایرانی به هند است. علت این مهاجرتها از یک طرف ناپسامانی دربار صفوی و بی توجهی نسبت به شاعران بود و از طرف دیگر تشویق و ترغیب پادشاهان گورکانی هند که نسبت به شعر و ادب فارسی عنایت خاصی داشتند. فی المثل همایون شاه بویژه در هنگام اقامت یک ساله خود در ایران، از شاعران و نویسندگان ایرانی خواست تا به

هند مهاجرت کنند.

توجه گورکانیان به ادب فارسی و هنر ایرانی در دوره حکومت جلال‌الدین اکبرشاه و همزمان با ورود غزالی مشهدی به هند به اوج خود رسید.

میرمحمدقلی سلیم می‌گوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندستان حنارنگین نشد
(صفا، ۱۳۶۴، ۴۹۴)

اقاصفی صفاهانی هم گفته است:

بسیا ساقی از احتیاجم برآر و زین کشور بی‌رواجم برآر
به هندم رسان خوش در آن مرز و بوم به ویرانه تاکی نشینم چو بوم
به ملک عراقم چو گنجی به خاک و یاسوم در آتش تابناک
(صفا، ۱۳۶۴، ۴۹۲)

غزالی هم از این توجه و عنایت شاهان گورکانی هند آگاه بود؛ علاوه بر خود اکبرشاه که به جهت تشویق و ترغیب سخنوران پارسی و بزرگداشت و انعام آنان شهره بود و حتی برای اولین بار در دربار خود رسم تعیین ملک الشعرا و ترتیب مشارکت شاعران در مراسم رسمی را پایه گذاشت و به همین انگیزه گروهی از شعرای بزرگ در دربار او جمع شده بودند (علامی، بی‌تا، ۲۳۵)؛ کسانی مثل علی قلیخان شیبانی مشهور به «خان‌زمان» نیز به شیوه بزرگان عهد، شاعران را به جاه و مال می‌نواختند. خان‌زمان خود اهل شعر بود و «سلطان» تخلص می‌کرد. وی از امرای بزرگ جلال‌الدین اکبرشاه و حاکم جونپور بوده است. (بیکدلی‌شاملو، ۱۳۳۸، ۴۷۱)

خان‌زمان وقتی از مهاجرت غزالی به دکن آگاه شد و دریافت که در آنجا چندان توجهی به او نشده است، بر طبق مندرجات اکثر تذکره‌ها، شخصی را با چند سراسب و هزار روپیه خرج راه به جانب وی فرستاد. و بر طبق نوشته هفت آسمان:

«صاحبش را التماس نموده، آن طوری که از این قطعه که در بدیهه گفته، مستفاد می‌گردد:

ای غزالی به حق شاه نجف که سوی بندگان بی‌چون آی
چونکه بی‌قدر گشته‌ای آنجا سر خود گیر و زود بیرون آی
(علی‌احمد، ۱۹۶۵، ۱۰۰)

شبهلی نعمانی معتقد است که خان زمان این قطعه شعر را ضمیمه هزار روپیه و چند اسب نموده است وی ضمن نقل قطعه مورد نظر اضافه می‌کند که:
 «سر خود گیر کنایه از هزار روپیه است، چه اینکه «غ» حرف اول غزالی عدداً هزار است».
 (نعمانی، ۱۳۶۸، ۱۲ و ۱۳)

غزالی بعد از این به خدمت خان زمان شتافت و سالها در دربار این امیر شاعر پرور به سر برد. مدت اقامت او در خدمت خان زمان تا سال ۹۷۴ به طول انجامید، در این مدت شاعر در مدح خان زمان اشعار آبداری سرود و مثنوی نقش بدیع را که به نام شاه تهماسب آغاز کرده بود به نام خان زمان به پایان رساند و صله ارزشمندی دریافت کرد، در شعر العجم آمده است:
 «به جونپور که رفت یک مثنوی نقش بدیع سروده تقدیم داشت که هزار شعر بود، خان زمان صله‌ای به او داد که سلطان محمود هم نتوانسته بدهد چه در ازای هر شعری یک اشرفی به شاعر انعام داد». (نعمانی، ۱۳۶۸، ۱۲)

سخن از چنین صله‌ای از سوی خان زمان به خاطر نظم مثنوی نقش بدیع در هفت اقلیم، (رازی، بی تا، ۲۱۱)، شمع انجمن (حسن جان بهادر، ۱۲۹۱، ۳۳۷) و آتشکده آذر (بیکدلی شاملو، ۱۳۳۸، ۴۷۱) نیز به میان آمده است.

در سال ۹۷۴ هجق زمان و برادرش بهادرخان به علت سرکشی و نافرمانی به دست جلال‌الدین اکبرشاه کشته شدند و ملازمان خان زمان از جمله غزالی مشهدی را به اسیری نزد اکبرشاه بردند.

بر طبق آنچه که در اکثر تذکره‌ها آمده است، اکبرشاه مقدم غزالی را گرامی داشت و برای اولین بار وی را به مقام ملک الشعرائی دربار منصوب کرد و رسم تعیین ملک الشعرا ازین پس در دربار گورکانیان رواج یافت. در این باره شمع انجمن آورده است:

«بعد از مقتول شدن خان زمان خان، رو به آستان اکبری آورد و به عواطف دارایی و خطاب ملک الشعرائی تحصیل مباحث نمود» (حسن جان بهادر، ۱۲۹۲، ۳۳۸)

در هفت آسمان نیز به نقل از هفت اقلیم و مرآة العالم و خزانه عامره عین مطلبی که از شمع انجمن ذکر شده آمده است. (علی احمد، ۱۹۶۵، ۱۰۱)

در کتاب مفتاح التواریخ می‌خوانیم که:

«در عهد دولت طبقهٔ تیموریه، اول اوست که به این خطاب نامور شده و پس از او فیضی و طالب آملی و قدسی و حکیم هر یکی این خطاب یافته». (علی احمد، ۱۹۶۵، ۱۰۱)

هنگامی که غزالی، ملک الشعرا را دربار اکبرشاه بود، شعرایی همزمان با وی در دربار اکبرشاه بودند که عبارتند از:

«عرفی شیرازی، حسین ثنایی مشهدی، نظیری نیشابوری، حزنی اصفهانی، قاسم کاهی، میلی هروی، جعفر بیک قزوینی، ملک الشعرا فیضی و...» (نعمانی، ۱۳۶۸، ۴)

غزالی، شاگردان زیادی تربیت کرده است. از آن جمله: انسی جامی، بیضایی جغتایی، درویش مسکین خراسانی، امین الدین امینی از همه نامورترند. (گلچین معانی، ۱۳۵۹، ۳۰۷)

مولانا غزالی مشهدی سرانجام در شب جمعه بیست و هفتم رجب سال ۹۸۰ در احمدآباد گجرات به مرگ ناگهانی از دنیا رفت، (بداؤنی، ۱۸۶۸، ۱۷۱) در مورد سال وفات او اختلاف نظرهایی است از جمله:

در تذکرهٔ هدیه العارفین (اسماعیل پاشا، ۱۹۶۷، ۸۱۲) سال ۹۹۸ در ریاض العارفین (هدایت، ۱۳۱۶، ۱۹۶) ۹۵۷ در مجمع الفصحاء (هدایت، ۱۳۹۵، ۲۵) ۹۷۰ ضبط شده است. اما آنچه مسلم است تاریخ وفات غزالی مشهدی سال ۹۸۰ هجری بوده است و مادهٔ تاریخ آن نیز از این شعر فیضی آگرهای به دست می‌آید:

قدوةٔ نظم، غزالی که سخن	همه از طبع خداداد نوشت
خامه چون در کف اندیشه نهاد	نکته بی بر پی استاد نوشت
نسامهٔ زندگی او ناگاه	آسمان بر ورق باد نوشت
عقل تاریخ وفاتش به دو طور	«سنهٔ نهصد و هشتاد» نوشت

(گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۳۷)

فیض آگرهای با هنرنمایی در این شعر هم از نظر صوری و هم از لحاظ معنا ماده تاریخ در گذشت غزالی مشهدی را در شهر آورده است، زیرا «سنهٔ نهصد و هشتاد» علاوه بر اینکه در ظاهر سال درگذشت غزالی مشهدی است از نظر حساب جمل نیز با عدد ۹۸۰ برابر است:

قاسم ارسلان نیز در این باره قطعه‌ای سروده است:

بود گنجی غزالی از معنی مدفنش خاک پاک سرکنج است
 بعد یک سال، سال تاریخش «احمدآباد و خاک سرکنج» است
 (گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۳۷)
 (۹۸۰-۱=۹۸۱)
 پس از مرگ غزالی، به دستور جلال‌الدین اکبرشاه در سرکنج احمدآباد که مدفن مشایخ کبار و سلاطین نامدار است، مدفون گردید. (گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۳۶)
 در مورد مدفن غزالی مشهدی از نظر لفظ بین تذکره‌نویسان اختلاف است، از جمله:
 در منتخب‌التواریخ که به سال ۱۰۰۴ نوشته شده آمده است که:

«وفاتش در شب جمعه بیست و هفتم ماه رجب در سنه نهصد و هشتاد فجأة و بعته در احمدآباد واقع شد و بندگان پادشاهی حکم فرمودند تا او را در سرگنج که مقبره مشایخ کبار و سلاطین سالفه است دفن کنند و قاسم ارسلان از زبان قاسم گاهی این تاریخ گفت:

بود گنجی غزالی از معنی مدفنش خاک پاک سرکنج است
 بعد یک سال، سال تاریخش احمدآباد و خاک سرکنج است
 (بداؤنی، ۱۸۶۸، ۱۷۱)

حال آنکه اگر ماده تاریخ این قطعه را «احمدآباد و خاک سرکنج است» بگیریم برطبق حساب جمل عدد ۱۴۸۲ به دست می‌آید که در خطا بودن آن شکی نیست. و اگر ماده تاریخ را «احمدآباد و خاک سرکنج» را هم بگیریم عدد ۱۰۲۱ به دست می‌آید که با توجه به آنچه در مصراع اول گفته سال مرگ غزالی ۱۰۲۰ خواهد بود و خود واضح است که در مطلبی که از همین کتاب نقل کردیم سال مرگ غزالی را ۹۸۰ دانسته است پس «سرکنج» نمی‌تواند جزء ماده تاریخ باشد و بالطبع آرامگاه غزالی نیز در آنجا نخواهد بود.

در هفت اقلیم آمده است که:

«بعد از چند وقت به مرگ فجاءه از عالم در گذشته و در سرکنج گجرات مدفون گردید». (رازی،

بی‌تا، ۴۱۸)

اگر در ماده تاریخی که منتخب‌التواریخ نقل کرده بود به جای «سرکنج»، «سرکنج» بیاوریم سال وفات او برابر ۹۷۰ خواهد بود که باز هم خطاست و ناصحیح بودن سرکنج را به عنوان مدفن غزالی

مسلم می‌دارد.

در تذکره همیشه بهار آمده است که:

«در گجرات غزال روحش در سنه ۹۸۰ هجری قمری در کوه قضاگردید». (عباسی، ۱۹۷۵، ۱۲۹)

ریاض‌العارفین آورده است که:

«در سنه ۹۵۷ در آگره به مفاجات درگذشت». (هدایت، ۱۳۱۶، ۱۹۶)

در آنشکده آذر نیز آمده است که:

«... هم در آگره به دار باقی شتافته». (بیکدلی، ۱۳۳۸، ۴۷۱)

در مورد اینکه آگره را محل درگذشت غزالی مشهدی بدانیم، باید گفت: بطور مسلم اشتباه است زیرا اختلاف تذکره نویسان موثق در محل درگذشت غزالی نیست، بلکه اختلاف بر سر محل دفن اوست و گرنه اکثر تذکره نویسان احمدآباد را محل درگذشت غزالی می‌دانند و بین احمدآباد و آگره نمی‌توان تلفیقی ایجاد کرد. بر اساس مجموع نظریات می‌توان با اطمینان حکم کرد که مدفن غزالی مشهدی قبرستان سرکیچ واقع در احمدآباد هند است.

شکایت از روزگار و ابنای روزگار: در بررسی اشعار غزالی به ابیاتی برمی‌خوریم که تا حدودی نشانه رنجیدگی خاطر و ناراحتی شاعر از حاسدان و از مردمی است که قدر او و شعرش را نمی‌دانند، این‌گونه نارضاییها پیش از او در اشعار خاقانی به وضوح دیده می‌شود. غزالی نیز به علت علاقه‌ای که به خاقانی داشته در مورد شکایت از روزگار، وی را سرمشق خود قرار داده است. در دیوان آثارالشباب خود قصیده‌ای در تتبع خاقانی شروانی با این مطلع سروده است:

معلم عشق داش سوز و عقل کل زبان داش رقم آفرینش ابجد لوح دبستانش
(آثارالشباب، برگ ۱۵۹)

که بمانند وی شکوه‌های خود را آشکار کرده است.

از این‌که مردم به شعرش بی‌توجهند گله‌مند است:

هر چند در زمانه غزالی به چشم خلق مانند گوهر سخن خویش بی‌بهاست
این فخر بس که طبتش از خاک راه تست وین قدر بس که خاک وی از مشهد رضاست
(کلیات، برگ ۱۵۴)

به علم و معرفت خود مباحثات می‌کند:

حکمت اشراق و علم فلسفه	ای غزالی پیش تو هیچست و هیچ
زانکه ما هستیم شاعر طایفه	جز حدیث حسن و عشق از ما می‌پرس

(آثارالشباب، برگ ۵۰۳)

از شعر غزالی چنین استنباط می‌شود که وی از بدخواهان خود دل نگران بوده است، حتی از خراسان و زادگاهش «مشهد» نیز گله‌مند است و علت آن را بی‌توجهی مردم نسبت به خود می‌داند.

تنگ درو طبع سخن‌دان من	خاک خراسان شده زندان من
باد صفت بر فرس خود نشست	باید از این خاک مرا رخت بست
نام خراسان نبرد هیچ‌کس	رفت به جایی که درو زین سپس
ور نه چرا نزد عزیزان بدم	عیب من آنست که از مشهدم
قدر گهر دورتر از معدن است	هیچ نگویم که سبب روشن است

(نقش بدیع، ب ۸۹۶ تا ۹۰۰)

این ابیات که در انتهای مثنوی نقش بدیع آمده است، می‌تواند یادآور این مطلب باشد که در هند در خدمت خان زمان نیز گروهی در صدد بودند مزاحمت‌هایی برای شاعر ایجاد کنند. جای دیگر حاسدان را دشمن خود می‌داند که قصد جان او را کرده‌اند و با طرح مسائلی برایش در دسر تولید می‌کنند.

این همه آنست که بی‌طالعم	گرچه به درویشی خود قانعم
اهل حسد بسته به خونم کمر	من کمبری بسته به خون جگر
از پی من زمزمه تازه‌ای	ساخته هر لحظه به آوازه‌ای

(نقش بدیع، ب ۹۰۵ تا ۹۰۷)

غزالی مخالفان خود را مردمانی بی‌خرد می‌داند و از آنها سؤال می‌کند چرا این اندازه بر ضد او شایعه پراکنی می‌کنند:

هر نفس این زمزمه تازه چیست؟	بی‌خردان! این همه آوازه چیست؟
-----------------------------	-------------------------------

(نقش بدیع، ب ۹۰۸)

اما آن طوری که در تذکره‌ها آمده است، شایعه‌ها نتوانست قدر و ارزش غزالی را کم کند و تا آخر عمر هم در خدمت خان زمان و هم در خدمت اکبرشاه با عزت و حشمت زیست و از لحاظ قدرت مالی نیز به حدی رسید که دربارهٔ وضع مالی او نوشته‌اند:

«در هند ثروت کلی به هم رسانید». (بیکدلی، ۱۳۳۸، ۴۷۱) و «بعد از وفات از غایت ثروت و مکنت زر نقدش شصت هزار تومان سرخ و سپید مانده بود و دیگر اشیای او را قیاس بر این توان کرد». (گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۳۳)

در مجمع‌الخواص نیز آمده است که:

«چنانکه گویند جمعیتش نیز از شصت هزار تومان تجاوز کرد». (صادقی‌کتابدار، ۱۳۲۷،

۱۳۹)

آثار غزالی

در مورد آثار بجا مانده از این شاعر و نویسندهٔ توانا نظرات متفاوتی ابراز شده است از جمله، امین‌احمد رازی تعداد ابیات غزالی را اعم از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت می‌داند. (رازی، بی‌تا، ۲۱۲) سید محمد صدیق در شمع انجمن تعداد ابیات غزالی را نود هزار بیت دانسته، (حسن جان‌بهدار، ۱۲۹۲، ۳۳۸) در مجمع‌الخواص آمده است که وی شانزده کتاب تصنیف کرده است (صادقی‌کتابدار، ۱۳۲۷، ۱۳۹) در تذکرهٔ ریاض‌المعارفین و مجمع‌النصحا تعداد ابیات غزالی ۷۰ هزار بیت ثبت شده است، (هدایت، ۱۳۱۶، ۱۹۶) صاحب‌آتشکده نیز گفته است که:

«مولانا غزالی گویند در شانزده کتاب چهل هزار بیت نوشته، اما هیچیک به نظر نرسید».

(بیکدلی‌شاملو، ۱۳۳۸، ۴۷۱)

در تذکرهٔ ید بیضاء آمده است:

«اشعارش نود هزار بیت است بدین موجب دیوان اول ده هزار بیت، دیوان دوم چهار هزار، سواد اعظم اقسام درود درج کرده، چهل هزار بیت، آینهٔ خیال یک هزار بیت، نقش بدیع یک هزار، مواهب دو هزار، عاشق و معشوق چهار هزار بیت و واردات ده هزار و از مثنوات رشحات‌الحیات در تصوف و مرآت الکائنات در اخلاق و اسرار‌المکونم». (عباسی، ۱۹۷۵، ۳۹۵)

باتوجه به آنچه برخی از تذکره‌نویسان همعصر غزالی مثل امین‌احمد رازی نوشته و آنچه که تذکره‌نویسان بعدی آورده‌اند آثار باقی مانده از غزالی را باید به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول آثار منشور و بخش دوم آثار منظوم.

چون آثار منشور غزالی کمتر از آثار شعری اوست ابتدا به بررسی این بخش می‌پردازیم. آثار منشور او از یک طرف شامل مقدمات منشور اکثر مثنویها و دیگر آثار شعری اوست و از طرف دیگر آثار منشور مستقلی مثل اسرارالمکتوم، رشحات الحیات و مرآت الکایانات. این سه اثر در تذکره ریاض العارفین، مجمع الفصحاء، حواشی تذکره آشکده آذر و تاریخ ادبیات در ایران (صفا، ۱۳۶۴، ۷۰۶) به عنوان مثنوی معرفی شده‌اند در حالی که در تذکره‌های هفت اقلیم، عرفات العاشقین، نفاس المآثر، سر آزاد و تمامی تحقیقات استاد گلچین معانی جزء آثار منشور غزالی قلمداد گردیده‌اند.

الف) مقدمه‌هایی که به نثر نوشته‌است به قرار زیر است. (عباسی، ۱۹۷۵، ۳۳۶)

- ۱- مقدمه کوتاه مثنوی نقش بدیع.
- ۲- مقدمه دیوان گنج اکبری: برگهای ۱ و ۲ از کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا.
- ۳- دیباچه نثر در ختم قصیده مدح اکبرشاه: برگ ۱۳ از کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا.
- ۴- دیباچه نظم و نثر در قصیده مدح اکبرشاه: برگ ۱۷ و ۱۸ از کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا.
- ۵- دیباچه نثر دیوان آثارالشباب: برگهای ۱۱۱ تا ۱۱۳، از کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا.
- ۶- دیباچه دیگر نثر دیوان آثارالشباب: برگهای ۱۱۵ تا ۱۲۳ از کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا.
- ۷- دیباچه نثر انتساب دیوان به نام اکبر: برگهای ۱۲۳ و ۱۲۴ از کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا.
- ۸- دیباچه نثر قبل از ترجیع بند در توحید: برگهای ۱۳۴ تا ۱۳۷ از کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا.

۹- دیباجه نثر دیوان سنت الشعراء: برگهای ۶۲۷ تا ۶۲۹ از کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا.

ب) آثار نثری مستقل

۱- **اسرارالمکتوم**: دکتر صفا این کتاب را مثنوی صوفیانه‌ای دانسته که در عشق عرفانی سروده شده است، (صفا، ۱۳۶۴، ۷۰۶) این گفته را نسخه کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا که در برگهای ۵۹۹ تا ۶۲۶ کتاب را با نام اسرار مکتوم و به نثر یاد کرده است، رد می‌کند. (عباسی، ۱۹۷۵، ۳۴۹)

۲- **رشحات الحیات**: این کتاب بر طبق آنچه علاءالدوله کامی در نفائس المآثر و غلامعلی آزاد در بد بیضاء نوشته‌اند کتابی است در تصوف، از این کتاب در مجموعه کلیات غزالی مشهدی که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود اثری نیست.

۳- **مرآت الکائنات**: از این کتاب نیز در مجموعه کلیات غزالی که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود نامی به میان نیامده است و در نفائس المآثر و تذکره بد بیضاء موضوع آن علم اخلاق دانسته شده است.

آثار شعری غزالی مشهدی

خداوندی طریق ده غزالی را که در محشر نباشد نامه اعمال او مانند دیوانش آثار منظوم غزالی به قرار زیر است:

۱- **دیوان آثارالشباب**: این دیوان که نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود شامل دو دیباجه به نثر است به همراه قصائدی در وجه تخلص و نام دیوان، در حمد و ثنای حضرت باری، ترکیب‌بندی در مناجات، ترجیع‌بندی در صفت حضرت سیدالمرسلین، ترجیع‌بندی در توحید، قصیده‌ای در تتبع خاقانی شروانی، قصیده‌ای در تتبع امیرخسرو دهلوی، و تعداد ۵۵۵ غزل که به صورت الفبایی مرتب شده است به همراه ساقی‌نامه و مثنوی‌ها و رباعیات و مقطعاتی دیگر.

این کتاب را شاعر در سال ۹۶۶ ه‍.ق و در سی سالگی به پایان رسانده است و چون این دیوان که شامل بسیاری از غزلیاتش می‌باشد در جوانی سروده است، نام آثارالشباب بر آن نهاده است. دیوان آثارالشباب با این ابیات شروع می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم
گم‌شدگان را شب تاریک جهل
هست شهاب از پی دیو رجیم
لمعة او شمع ره مستقیم

۲- دیوان سنت الشعراء: این دیوان شامل قصائدی است در مدح شاه تهماسب، خان زمان، میرزا بوطالب، میرزا محمود، مظفرخان، منعم‌خان و دیگر امیران و بزرگان دربار خان‌زمان و در مجموع شامل ۲۶ قصیده، یک مثنوی و یک دیباچه به نثر است.

متن این دیوان را در برگ‌های ۶۲۷ تا ۷۰۴ از نسخه کلیات غزالی مشهدی که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، می‌توان یافت. قصائد آن الفبایی مرتب شده است.

۳- دیوان گنج اکبری: این دیوان که در مجموعه کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا از برگ ۱ تا ۱۰۹ را در بر می‌گیرد، مشتمل بر چهار دیباچه پراکنده است به نظم و نثر. تمامی اشعار آن عبارت است از هشت قصیده و سه مثنوی و هشت غزل که همه در مدح اکبرشاه است و به نظم الفبایی مرتب شده است، علاوه بر اینها دو قطعه و دو رباعی نیز در آن آمده است و قطعه‌ای در تاریخ تولد جهانگیر نخستین پسر اکبرشاه «سنه ۹۷۷» و قطعه‌ای در تاریخ بنای «بلند دروازه»، سنه ۹۷۳. از این دو قطعه معلوم می‌شود که دیوان اکبری بعد از سال ۹۷۷ سروده شده است.

۴- مثنوی نقش بدیع: مهم‌ترین مثنوی غزالی که بر وزن مخزن الاسرار سروده است.

۵- مثنوی مشهد انوار: تقلیدی است از مخزن الاسرار و بر همان وزن، بعضی‌ها مثل دکتر صفا بعید ندانسته‌اند که مشهد انوار همان نقش بدیع باشد، استدلال ایشان فقط بر این مبناست که بعضی از ابیات منقول از مشهد انوار، در نقش بدیع هم هست ولی در عوض ابیات بسیاری از مشهد انوار نقل شده که در نقش بدیع نیامده است.

۶- قدرت آثار: مثنوی دیگری که به تقلید از مخزن الاسرار سروده شده و در تذکره هفت آسمان نیز جزء مثنوی‌های تقلید شده از مخزن الاسرار معرفی گردیده است. (علی‌احمد، ۱۹۶۵، ۱۰۰)

۷- مرآت الصفات: مصدر به نام اکبرشاه است و به تقلید از مخزن الاسرار سروده شده، تذکره

هفت آسمان ابیاتی را از این مثنوی نقل کرده که در نقش بدیع آمده است. از جمله این ابیات:

سرسکن کبر قوی گردنان	تاج ده تارک رویین تسان
ملک ستانده اقلیم بخش	شاه فلک مسند خورشید رخس
قاف قدر حلقه زه گیر اوست	آنکه فضا پیشرو تیر اوست
قطع کند سلک شب و روز را	گر بکشد تیغ جهان سوز را
تیغ شود موی بر اندام او	ور نخورد مهر می از جام او

(ب ۲۵ تا ۲۲۱)

۸- ساقی نامه: شامل هفتاد و هشت بیت که در تذکره پیمانه تمامی ابیات آن آمده است.

(گلچین معانی، ۱۳۵۹، ۳۱۱)

زد از پرده غیب نور علم	درخشنده برقی ز ابر کرم
که از غفلت خویش آگه شدم	مشفرف به آن لمعه ناگه شدم
بیا ساقی و جام دانش بیار	به نادانیم صرف شد روزگار
بسرآورد زنگار، آیینه ام...	کبودست از سنگ غم سینه ام
به من ده که گردم معطر مشام	بیا ساقی آن جام مشکین ختام
دم باده نوشان ازو آتشین	بده ساقی آن آتش دل نشین
که رندان چو پیمانه خالی کنند	به یک جرعه یاد غزالی کنند

این ساقی نامه در برگهای ۵۴۸ تا ۵۵۲ از نسخه کلیات غزالی مشهدی محفوظ در موزه بریتانیا آمده و جزئی از دیوان آثارالشباب به حساب آمده است.

۹- آیینة خیال: مجموعه کوچکی از غزلها و قطعهها و رباعیات با مقدمه‌ای به نثر، بر طبق

نوشته «نفائس المآثر» و «بد بیضاء» تعداد ابیات آن هزار بیت است. از این مجموعه در برگهای ۷۸۰ تا

۸۳۰ از کلیات غزالی مشهدی ذکر می‌شود. در فهرست ریو این بیت از این اثر نقل

شده است: (ریو، ۱۹۶۶، ۶۶۳)

تا خط او مفرحی داد به خضر خیال ما صفحه سبز آسمان شد ورق خیال ما

۱۰- مثنوی عاشق و معشوق: در نفائس المآثر و بد بیضاء تعداد ابیات این مثنوی چهار هزار

بیت ذکر شده است. استاد گلچین معانی درباره این مثنوی می‌نویسد:

«در سال ۹۷۵ هـ ق به نام جلال‌الدین اکبرشاه سروده و نسخه‌ای از آن در فهرست سالار جنگ معرفی گردیده و به این ابیات پایان می‌پذیرد:

برای عاشقان کردم تماش	نهادم عاشق و معشوق نامش
خداوندا علم گردان چو خورشید	غزالی را به دولتهای جاوید
چو دارم با کرمهای تو عادت	کرم کن ختم کارم با سعادت»

(گلچین معانی، ۱۳۷۰، ۹۵۰)

علاوه بر آثاری که معرفی شد در تاریخ ادبیات در ایران آثاری دیگر را به غزالی مشهدی نسبت داده‌اند که به دلایلی که خواهیم آورد از ذکر نام آنها صرف نظر شد. (صفا، ۱۳۶۴، ۹۰۶)

- مثنوی در ذم قلیچ‌خان از امیران دوران اکبری، متخلص به الفتی: این مثنوی جزء دیوان آثارالشهاب غزالی بوده و در برگهای ۵۶۲ تا ۵۶۵ از نسخه کليات غزالی مشهدی نقل شده است و با این بیت آغاز می‌شود:

در نامه من بین سخن چیست
این مرده زنده در کفن چیست

- مثنوی در ذم یکی از علمای دینی که بر غزالی عارف پیشه، تاخته و به الحادش فتوی داده است: این مثنوی نیز جزء دیوان اکبری بوده و در برگهای ۶۹ تا ۷۹ نسخه کليات غزالی مشهدی از آن نامی به میان آمده است. لازم به یادآوری است که در نسخه‌های موجود از کليات غزالی اثری از بعضی آثار منسوب به او مثل سواد اعظم، مواهب و واردات که در نفائس المآثر و بد بیضاء یاد شده، به دست نیامد، همچنین از کتاب اسرارالمکونه که در آتشکده آذر (بیکدلی، ۱۳۳۸، ۴۷۲) و ریحانة الادب (مدرسی، بی تا، ۲۳۵) جزء آثار غزالی معرفی شده نیز اثری تا این زمان به دست ما نرسیده است. به احتمال زیاد این نامها می‌تواند متعلق باشد به برخی از همان آثاری که قبلاً معرفی کرده‌ایم.

در تحقیقی هم که آقای محمدسلیمان عباسی در رساله ختم تحصیل خود به زبان اردو انجام داده‌اند، از این چند اثر اطلاعی به دست نداده‌اند.

اینک برای آشنایی بیشتر با شعر و نثر غزالی مشهدی نمونه‌هایی از آثار منظوم و منثور او را در این جا می‌آوریم:

الف) از قصائد

معلم عشق دانش سوز و عقل کل زبان دانش

رقوم آفریش ابجد لوح دبستانش

الف بی جیم دال ابجد او هست آن ارکان

که از یک نقطه صورت یافت حرف چار ارکانش

خلیفه این دبستان را در اول عقل کل آمد

کس ظل الله فی الارضین فرستادند درسانش

سکندر را درین دریا چو کشتی غرقه شد آخر

نیامد کار حکمتهای افلاطون یسوانش

گهرهایی که از الماس فکرت سفته ام یک یک

نمی گویم که چون ستم چو می داند زبان دانش...

درین بزم ارچه اول خوان نهاد ارشاد خاقانی

من آخر هم نمکدانی نهادم بر سر خوانش

سوی ملک خراسان گر فرستاد این سخن خسرو

من از ملک خراسان می فرستم سوی شروانش

خداوند ا طریقی ده غزالی را که در محشر

نباشد نامه اعمال او مانند دیوانش

(کلیات غزالی، برگهای ۱۵۹ تا ۱۶۷، غزالی مشهدی، حیات اورکارنامی، ص ۱۵۸)

ب) از غزلیات:

از بزم جهان باده گسازان همه رفتند
نی کوه کن بی سرو پا ماند و نه مجنون
بر خیز که مانندیم درین راه پیاده
زین باغ، شهیدان تو با گریه جانسوز
از دست غمت بی سرو پایان همه مردند
بر حلقه زلف تو چو دیدند گره‌ها
زان طوطی طبع تو خموش است، غزالی
ما با که نشینیم چو یاران همه رفتند^(۱)
از کوی جنون سلسله داران همه رفتند
راهیست خطرناک سواران همه رفتند
ماتم زده چون ابر بهاران همه رفتند
بسا داغ وفا سینه فگاران همه رفتند
از سلک خرد سبحة شماران همه رفتند
کایینه دلان نکته گذاران همه رفتند
(آثار الشباب، برگهای ۲۱۰ و ۲۱۱)

ج) از مثنویها:

- مثنوی عاشق و معشوق:

سؤال معشوق از عاشق

دگر پرسید آن گلبرگ خندان
که ای چشم و چراغ دردمندان
طریق عشق باری کرده ای طی
به سر عشق بازان برده ای پی
بحمدان الله که داری همچو دریا
هزاران گنج پر گوهر مهیا
به شادروان وصلم یافتی راه
برای من چه آوردی به درگاه

جواب عاشق به معشوق

جوابش داد کای خورشید آفاق
تو می دانی چه می دارید آفاق

۱- بر طبق نوشته دکتر سادات ناصری در حواشی آتشکده آذر، ج ۲، ص ۴۷۲، مرحوم بهار غزلی با مطلع زیر را به تقلید از این غزل سروده است:

از ملک ادب حکم گزاران همه رفتند
شو بار سفر بند که یاران همه رفتند
در جلد دوم دیوان محمدتقی بهار، ص ۱۱۸۱ آمده است که: این غزل پس از مرگ عارف گفته شد ولی پس از مرگ علامه قزوینی شهرت یافت.

به راه عاشقی داغی و دردی
فقری، نامرادی، بی‌نواسی
چه باشد سر، که صد سر خاک کویت
سرشک سرخی و رخسار زردی
نیاز و مسکنت عجز و گدایی
دو عالم قیمت یک تار مویت
(نفائس‌المآثر، ص ۵۴۱ و ۵۴۲)

آدمی چیست نسخه گویا
هر که از سر آیتت آگاه
پیش من خوار هست و نیز عزیز
چشم خود باز کن به هوشیاری
هیچ کس منکر عزیزی نیست
سخنان دراز دردسراست
شد غزالی حکایت تو تمام
صورت حق و معنی اشیا
خواننده از نقش و کلام الله
دوستم دشمنان خود را نیز
که من آن نیستم که پنداری
ور بود غیر بی‌تمیزی نیست
حکم غیر الکلام معتبر است
ختم کن والسلام و والا کرام
(غزالی مشهدی، حیات اورکارنامی، ص ۲۵۵)

د: از ترکیب‌بندها:

حیرت زده‌ام حیرتم از عشق فزون باد
کارم همه دیوانگی و عشق و جنون باد
در موبد دانش عالم عشق نگون باد
از کشور فرزانه گیم خانه برون باد
جان محو تو گردید دل از عشق تو خون باد
از عشق من دیوانه قوی عقل زبون باد
سر مست خرابات جنون باد غزالی
وز سلسله عقل برون باد غزالی
(دیوان آثارالشباب، برگ ۲۲)

ه: از قطعات:

شاعر نه آن کس است که بر سفله پی برد
دیدم بس کسان که فتادند از کمر
لطفی اگر نمی‌کنی آزارشان مکن
جزوی ز عرش شرع بود شین شاعران
بستند چون کمر ز پی کین شاعران
اندیشه کن ز آتش نفرین شاعران
(دیوان آثارالشباب، برگ ۵۰۲)

و: از رباعیات:

عشق آمد و از دلم سلامت برخاست	بر هر طرفم گرد ملامت برخاست
برخاست که فتنه را نشاند آن شوخ	وز فتنه قامتش قیامت برخاست
تاکی گویی که گوی اقبال که برد	(غزالی مشهدی، حیات اورکارنامی، ص ۲۸۹)
اینها چه فسانه است می باید رفت	تاکی گویی که ساغر عیش که خورد
	اینها چه بیهانه است، می باید مُرد
	(گلستان ادب، ص ۵۷)
مردان که درین ره ادب آموخته اند	جز نقد ادب هیچ نیندوخته اند
بر عیب کسی دیده از آن نگشودند	کز هرچه جز اوست دیده بردوخته اند
	(غزالی مشهدی، حیات اورکارنامی، ص ۲۸۸)

ز: از مفردات:

عجب پریچ و خم افتاده زلف همچو زنجیرش	مگر دست قضا لرزیده در هنگام تحریرش
	(گلزار ادب، ص ۱۸۷)
من به ویرانه غم مرده و طفلان هر سوی	سنگ بردست که دیوانه نیاید بیرون
	(گلزار ادب، ص ۴۸۶)
کس را نبینم روز غم، جز سایه در پهلوی من	آن هم چو بینم سوی او، گردانداز من روی من
	(تذکره پیمانه، ص ۳۱۵)

نمونه نثر اسرارالمکتوم:

«ای گشته نهان در تق عزت خویش
بنهفته جمال خویش در قدرت خویش
شأن تو مزایای تعدد، لیکن
پیوسته تو بر صرافت وحدت خویش
مصراع اولی اشارت به حدیث «الکبریا ردائی» است یعنی بزرگی تو پوشانیده است ترا، بر غیر
تو که موجود حقیقی نیست، چه هرچه به هر زبان، به هر اصطلاح، ساکنان ملاء اعلی و دوربینان
صوامع دنیا از تو گفته اند، فراخور قابلیت که تو به ایشان داده ای، واقع شد، اما بواسطه آنکه این
معنی برایشان پوشیده شده، هر یک خود را عارف دانسته از حقیقت حال که تو شناسای و بس

دور افتاده‌اند و سبب حجاب نفوس دایره امکان کثرت اشیاست که صور علمیّه ذاتست که ردای حضرت ذوالجلال گشته، چه نفوس را از آن جانب که رو به مبدأ فیاض دارند بواسطه قرب مبدأ نقشی و رنگی نیست، بلکه چنان در سطوت تجلی مستغرق اند که ایشان را از یک وجهی وجود عارضی هم نیست، چه جای صفت که با آن از مبدأ باز مانند».

(اسرار مکتوم، محفوظ در موزه بریتانیا، به نقل از عکس الصاقی به: غزالی مشهدی، حیات اورکارنامی)

منابع و مآخذ

- ۱- اسماعیل پاشا بخدادی، هدیه العارفین، مکتب الاسلامیه و الجعفری، تبریز ۱۹۶۷.
- ۲- بداؤنی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، تصحیح احمدعلی و ولیم ناسیولیس، کلکته ۱۸۶۸.
- ۳- بیکدلی شاملو، لطفعلی بیک، آتشکده آذر، تصحیح حسن سادات ناصری، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۸.
- ۴- حسن جان بهادر، سید محمد صدیق، تذکره شمع انجمن، چاپ هند، ۱۲۹۲.
- ۵- رازی، امین احمد، هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل، ج ۲، علمی، تهران، بی تا.
- ۶- ریو، چارلز، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، موزه بریتانیا، ۱۹۶۶.
- ۷- شاه تهماسب، تذکره شاه تهماسب، به سعی عبدالشکور، برلین ۱۳۴۳ قمری.
- ۸- صادق کتابدار، تذکره مجمع الخواص، ترجمه عبدالرسول خیام‌پور، اختر شمال، تهران ۱۳۲۷.
- ۹- صفاء ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوسی، ج ۵/۱ و ۵/۲، تهران ۱۳۶۴.
- ۱۰- عباسی، محمدسلیمان، غزالی مشهدی حیات اورکارنامی، دانشگاه لکهنو، ۱۹۷۵.
- ۱۱- عبدالغنی خان، مولانا محمد، تذکره الشعراء، علی‌گره ۱۹۱۶.
- ۱۲- علی احمد، مولوی آغا احمد، تذکره هفت آسمان، اسدی، تهران ۱۹۶۵.
- ۱۳- علامی، ابوالفضل، آیین اکبری، ج اول، چاپ کلکته، بی تا.
- ۱۴- گلچین معانی، احمد، تذکره پیمانہ، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۵۹.
- ۱۵- _____، _____، تاریخ تذکره‌های فارسی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۰.
- ۱۶- _____، _____، کاروان هند، چاپ و انتشارات آستان قدس، مشهد ۱۳۷۰.
- ۱۷- مدرسی، محمدعلی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و الالقاب، ج ۸، خیام، بی تا.
- ۱۸- مقیم هروی، نظام‌الدین احمد، طبقات اکبری، تصحیح محمدحسین هدایت، بنگال، بی تا، ج ۲.
- ۱۹- نعمانی، شبلی، شعر العجم، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی‌گیلانی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۸.
- ۲۰- هدایت، رضاقلی خان، تذکره ریاض العارفین، مهدیه، تهران ۱۳۱۶.
- ۲۱- _____، _____، مجمع الفصحاء، چاپ سنگی، تهران ۱۲۹۵.